أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

در درس سیزدهم از دروس سیرت نبوی عهد مدنی هستیم. در دروس گذشته درباره ای غزوه ای أُحُد و مصیبت بزرگی که مسلمانان در آن واقع شده بودند صحبت کردیم. چه مصیبت در نتیجه ای مخالفت نمودن تیر اندازان بخاطر دنیا بود یا در نتیجه ای فرار از میدان معرکه یا نا امیدی یا غیر از آن از اموری بود که در آن تفصیل دادیم. آثار وخیم آنرا ذکر نمودیم که در نتیجه ای این مصائب پی در پی بالای لشکر مسلمان آمد.

و ذکر نمودیم که رسول الله (ص) بعد از اینکه شهدای مسلمانان را دفن نمودند، و به مدینه ای منوره عودت نمودند، بفضل الله عز و جل و منهج ربّانی حکیم توانستند مسلمانان را از شکست روحی خارج نمایند و این انکسار عظیم شان را اصلاح نمایند. و آنها را نه تنها به تیمار داری زخم ها بلکه به مرحله ای هجوم سر از نو بالای کفار انتقال دادند. و سر هایشان را سر از نو بلند نمودند. و هیبت امت اسلامی بر گشت نمود، و در کمتر از بیست ساعت برای جنگ حمراء الأسد برای متارده (یعنی تعقیب کردن) مشرکین خارج شدند. و در نزدیك مدینه ای منوره به بعد هشتاد میل آن مُعَسکر نمودند. و وقتیکه لشکر مشرکین از این امر خبر شدند، به مکه فرار نمودند و قدرت دو باره روبرو شدن را با مسلمانان نداشتند. این خلاصه آنچه بود که در دو یا سه درس گذشته آنرا ذکر نمودیم.

قریش قبل از اینکه سر زمین أُحُد را ترك بگویند، برای مسلمانان اعلان نموده بودند که آنها برای رو برو شدن دو باره آمادگی خواهند گرفت، و خود شان جای را انتخاب خواهند نمود که در آن دیدار

بین مشرکین و مسلمین برای بار سوم صورت خواهد گرفت. و برای این جنگ بدر را انتخاب نمودند تا جواب شکست بدر را بآن بدهند، و قیمت و هیبت قریش را سر از نو در وسط جزیره ای عربی بلند کنند. و رسول الله (ص) این موضوع را قبول نمودند. گفتند موعد تان در سال آینده در همان جای خواهد بود، یکسال بعد از جنگ أُحُد. دیدار اول بین کفار و بین مسلمانان در بدر در رمضان سال دوم هجری بود. دیدار دوم در شوال سال سوم هجری بود. و دیدار سوم منتظر است تا تقریباً در شوال سال چهارم هجری اتفاق بیأفتد. هر دو طرف بآن موفقه نمودند.

رسول الله (ص) بعد از اینکه از موضوع حمراء الأسد خلاص شدند به مدینه منوره بر گشتند تا سر از نو بر حسابات خود مراجعه کنند. علی الرغم اینکه غزوه ای حمراء الأسد اندازه ای از هیبت را به أمت اسلامی بر گشت داد، الا اینکه جنگ أُحُد شهرت أمت اسلامی یا دولت اسلامی را در تمام جزیره ای عربی تکان داد. بعد از جنگ بدر دیدیم که انتشار اسلام در جزیره ای عربی بزرگ بود، بلکه سیطره و اختیار عسکری آن بالای مناطق بسیار دوری از مدینه ای منوره رسیده بود اگر چه که این قبایل هنوز هم در شرك بسر می بردند. بخاطریکه نصر بدر نزد مردم نصر بزرگی بود.

قریش از بزرگترین قبایل عربی بدستان این مجموعه ای کوچك نو پیدا شکست خوردند. شکی نیست که در آن مقومات قدرت و ظهور موجود بود که عموم قبایل عربی در آنوقت تصور آنرا نمی کردند. و از اینرو سال بعد از بدر در نسبت مسلمانان واقعاً وضع بسیار ممتازی داشت. و مسلمانان حقیقتاً دوره ای پر سعادتی از دوره های دعوت اسلامی، یا دوره های انشاء دولت اسلامی را در آن بسر می بردند. لاکن تماماً بر عکس آن، دوره ایکه بتعقیب غزوه ای أُحُد آمد، دوره ای بسیار زیاد دشوار و در سختی از شدید ترین دوره های سیرت نبوی بود.

طبعاً از دوره های بسیار سخت سیرت نبوی گذشتیم، هر دوره طبع خاص خود را دارد. لاکن دوره ایکه بتعقیب غزوه ای أُحُد آمد، تمام قبائل عربی اطراف مدینه ای منوره و غیر از آن از دشمنان أمت

بر ضد أمت اسلامی در کمین شدند. بخاطریکه آنها بصورت فاضحانه ای مصاب شده بودند. هفتاد نفر شهید، و فرار نمودن لشکر اسلامی از سر زمین جنگ أُحُد طبعاً بالای روحیه ای مسلمانان و بالای شهرت مسلمانان تآثیر بد داشت. بلی آنها در حمراء الأسد سر از نو قیام نمودند، لاکن آن امر بدی ای را که به شهرت مسلمانان رسیده بود رد کرده نتوانست. بیآئید موقف بعد از غزوه ای أُحُد را تحلیل نمائیم. دشمنان أمت مسلمان حالا حوالی چهار مجموعه ها یا چهار طوائف هستند.

اول: قریش

مجموعه ای اول و بزرگ قریش بود. قریش طبعاً با انتصار خود در أُحُد آرام شدند. این انتصار را در عوض بدر قبول کردند. و لاکن برای مسلمانان در کمین هستند بخاطریکه مسلمانان هنوز هم اختیار راه های را بدست دارند که قوافل تجاری قریشی در آن از مکه به شام می گذرند. پس قریش باید موضوع مسلمانان را خاتمه بدهند. و قریش بطور کامل قناعت نکرده بودند که آنچه را که باید انجام می دادند انجام داده اند. بخاطریکه رسول الله (ص) هنوز زنده هستند، و ابوبکر هنوز زنده است، و عمر هنوز زنده است. و آنان کسانی بودند که ابو سفیان در باره ای آنها پرسیده بود. و اضافه بر آن آنها می دانستند که این رهبران تا بحال زنده هستند، و اینکه دین اسلام خود اش برای افراد امکانیت تغییر دادن یك تغییر بنیادی را میسر می سازد.

و دیدند که آنها و مجموعه ای بسیار بزرگی از صحابه قبل از اسلام مردمان بسیار عادی بودند، و بعد از اسلام ماشاءالله در جمله ای قائد ها و مفکرین و مفوضین (یعنی مذاکره کنندگان) و غیر از آن از بزرگان اسلام شدند. پس آنها بسیار می ترسیدند که این رهبران هنوز زنده هستند، و همرایشان این منهج عظیم، اسلام است، پس حال جزیره ای عربی را تماماً مقلوب خواهند کرد. و بدون شك که قریش بوجود چنین قدرت رو به افزایش در مدینه ای منوره آرام و خوش نبودند. پس قریش آرام شدند، و لاکن بطور نسبی و بدون شك که بعداً بلند خواهند شد.

دوم: منافقین

طائفه ای دوم منافقین داخل مدینه ای منوره بودند. و طوریکه ذکر نمودیم بعد از مصیبت أُحُد نفاق در مدینه ای منوره معلوم دار شد. و کسانی که در قلب های خود چیزی را پنهان می کردند، آنرا ظاهر کردند. کسانی که در باطن کافر بودند و اسلام را تظاهر می کردند، جهراً شروع نمودند به دشمنی با اسلام. و در رأس آنها عبدالله بن أُبَی بن سلول بود، لاکن آنها در مدینه ای منوره زیاد بودند. و کافیست که ذکر کنیم که سی فیصد از لشکر اسلام در جنگ أُحُد انسحاب نمودند و به مدینه ای منوره عودت کردند. بدون شك که بعد از عودت لشکر اسلامی شکست خورده در أُحُد، این سه صد نفری که انسحاب نموده بودند، از شدید ترین تیر ها بسوی سینه ای أمت اسلامی بودند.

سوم: یهود

طائفه سوم و بسیار زیاد مهمی که همچنان در مدینه ای منوره زندگی می کردند طائفه ای یهود بودند. قبلاً بنو قینقاع را دیدیم که از مدینه ای منوره خارج شدند. اما بنو النضیر وبنو قریظه هنوز هم در مدینه ای منوره موجود هستند. آنها گرچه که بر عهد هستند، جز اینکه یهود در غدر نمودن مشهور هستند. و رسول (ص) با وجود اینکه با آنها معاهده نموده اند، جز اینکه ایشان همیشه همرایشان با حذر تام پیش آمد می کردند. و فراموش نکنید که کمتر از یك سال قبل کعب بن الأشرف قبائل عرب و قریش را علیه مسلمانان تحریك می کرد. و کعب بن الأشرف کشته شد. و کعب بن الأشرف از بنی النظیر بود. و بدون شك که بنو النظیر منتظر فرصت برای انتقام گرفتن کعب بن الأشرف بودند. و در حالیکه مسلمانان در این مصائب خود بودند ممکن بود با مسلمانان غدر نمایند، یا عهد و میثاق خود را با آنها نقض کنند. پس فرقه ای سوم، یا طائفه ای سوم از دشمنان أمت، و بسیار زیاد خطر ناك، و در داخل مدینه ای منوره طائفه ای یهود بودند.

چهارم: اعراب

طائفه چهارم و همچنان بسیار خطر ناك، طائفه ای اعراب بودند، طائفه ای بادیه نشین در اطراف مدینه ای منوره. و طبعاً آنها قبائل بسیار زیاد و بسیار قوی بودند. و طوریکه قبلاً تکراراً ذکر نمودیم، آنها در سلب و نهب زندگی خود را بسر می بردند. و قیام دولت رسول الله (ص) در داخل مدینه ای منوره بسیار زیاد از اعمال مجرمانه ای را که این قبائل آنرا انجام می دادند مانع می شد، و از اینرو آنها را از ثروات زیادی محروم ساخته بود.

پس شکی نیست که بعد از مصیبت اُحُد تمام این طوائف در باره ای هدم این پیکر جدید و نو پیدای دولت اسلامی در مدینه ای منوره بسیار زیاد فکر می کردند. و براستی هم چنین شد. در شش ماه اول، بعد از غزوه ای أُحُد، مسلمانان با پنج بحران های خطرناکی روبرو شدند که در منتهای خطورت بود. هر باری که از بحرانی خلاص می شدند به بحران دیگری دچار می شدند. و تصدیق کلام رب العالمین سبحانه و تعالی است که می فرماید: {وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ} و این حادثه هاست که می گردانیم آنرا در میان مردم [آل عمران: ١٤٠].

بحران اول

بحران اول دعوت بنی أَسَد برای جنگ مسلمانان بود. در بین شان طُلَیحه بن خُوَیلِد أَسَدی بود. او لشکر را جمع کرد و در فکر جنگ مدینه ای منوره شد. رسول الله (ص) همینکه خبر شدند قبل از اینکه تجمع نمایند و بالای مدینه ای منوره تهاجم کنند بسرعت برای در هم پاشیدن شان سریه ای را به قیادت ابی سَلَمه فرستادند. و این سریه ای ابی سَلَمه در اول محرم سال چهارم هجری، حوالی دو نیم یا سه ماه بعد از غزوه ای أُحُد خارج شد. و این سریه توانست سازش بنی أَسَد را خنثی نماید. و آنها به کوه ها متفرق شدند و جنگی نشد و لاکن نیات قبایل اطراف مدینه ای منوره ظاهر شد. همان

زمانیکه خبر تجمع بنی أسَد برای هجوم بالای مدینه ای منوره بلند شد، بعض قبایل دیگر هم به قیادت مردی بنام خالد بن سفیان الهُذَلی شروع کردند در تجمع کردن برای غزوه ای مدینه ای منوره. این خالد بن سفیان الهُذَلی از بزرگترین و وحشی ترین جنگ جویان عرب بود.

مرد بسیار قوی و دارای قدرت رهبری بود. و قبیله ای هذَیل را جمع نمود. و هُذَیل فرقه های زیادی داشت. و واقعاً تجمُع نمودن این قبایل، شدید ترین امور خطر بالای مدینه ای منوره تعبیر می شد. از اینخاطر همینکه خبر به رسول الله (ص) رسید، موضوع را بسیار زیاد مهم شمردند. و به عبدالله بن أُنَیس (رض) احوال فرستادند، و قصه ای خالد بن سفیان هُذلَی را برایش ذکر نمودند ، و از او طلب نمودند که برود و خالد بن سفیان هُذَلی را به قتل برساند. او سر و مُدَبِر و جمع کننده ای مردم است، اگر کشته شود برای این قبائل مشکل خواهد بود که تجمع کنند، و تا رسول الله (ص) بتوانند با اینکار از فاجعه ای بزرگی که متوجه مدینه ای منوره است جلو گیری نمایند.

لاکن مشکل این بود که عبدالله بن أُنَیس در عُمر خود خالد بن سفیان هُذَلی را ندیده بود. پس به رسول الله گفت: یا رسول الله، اَنعِتْهُ لي حتی أعرفَه. وصف اش را برایم بگوئید تا او را بشناسم. یعنی نشانی اش را بگوئید که وقتیکه آنجا رفتم او را بآن نشانی بشناسم. پس رسول الله (ص) علامه ای بسیار زیاد عجیبی را از برایش گفتند. گفتند: "إِذَا رَأَيْتَهُ وَجَدْتَ لَهُ قَشَعْرِيرَةَ". وقتیکه او را ببینی، ترا لرزه خواهد گرفت. یعنی همین که او را ببینی می ترسی. هه هه هه هه هه ... مهم اینکه رسول الله (ص) وقتیکه این دو کلمه راگفتند عبدالله بن أُنَیس به تعجب افتاد، گفت یا رسول الله، ما فَرِقْتُ مِن شَيءٍ قَط. یعنی در عُمر ام از چیزی نترسیده ام. پس از این می ترسم اگر نترسم او را پیدا نخواهم کرد. برایش گفتند (ص): "بلی آیتُ ما بيني و بينَهُ أن تَجِد لَهُ قَشَعْرِيرَةَ إذا رأَيتَهُ". ‘‘نه، علامه همین خواهد بود که اگر او را ببینی ترا لرزه خواهد گرفت". او را خواهی دید. پس عبدالله بن أُنَیس رفت، و به منطقه ای داخل شد که در آن قبائل هُذَیل بودند، و سبحان الله، خالد بن سفیان هُذَلی را از دور

دید. همین که او را دید عبدالله بن أُنَیس می گوید، '' فَلمَا رَأَیتُهُ هِبتُهُ وَ فَرِقْتُهُ فَقُلتُ صَدَقَ اللّهُ و رَسُولُهُ" وقتیکه او را دیدم از او ترسیدم، پس گفتم الله و رسولش راست می گویند.

بعداً شروع کرد به فکر کردن که چگونه ممکن است این مرد تنو مند را بکشد. پس تصمیم گرفت تا نزدش برود و برایش بهانه ای درست کند. لاکن سبحان الله به این موقف توجه کنید. موقف بسیار عجیبی است. این کلام بعد از وقت دخول نماز ظهر بود. پس ترسید که او را بکشد و قوم اش او را دستگیر کنند و نماز ظهر را خوانده نتواند و نماز ضایع شود. پس خواست که اول نماز ظهر را بخواند، و بعد از آن برود و او را به قتل برساند. تا وقت اش ضایع نشود.

لاکن فرض کنید که تا از نماز ظهر خلاص شوم، ممکن موضوع ام را کشف نمایند. پس چطور کنم؟ سبحان الله اجتهاد عجیبی را انجام داد. و بعد از این اجتهاد این کار اش بخش از شریعت قرار گرفت. در حالیکه به سویش اش میرفت نماز می خواند. می گوید: فَصَلَيتُ وأنا أمشي نَحوهُ أُومئ (تلفظ أُمِي) برأسي للركوع والسجود [۲]. پس در حالیکه در عقب اش راه میرفتم نماز می خواندم ، با اشاره سر ام رکوع و سجده می کردم.

یعنی در حالیکه راه میرفت با سر خود رکوع و سجده می نمود، سبحان الله. و بعد از آن در فقه این به نماز طالب و نماز مطلوب معروف شد. کسی که در طلب قتل مردی است و کسی که برای قتل مطلوب است چطور نماز بخواند. در هر ظرفی از ظروف، اجازه نیست که نماز فوت شود. حتی در وقتی که برای مأموریت بزرگ و جلیل و عظیم و مهمی مثل قتل این مرد رفته باشی، که تمام قبائل را علیه دولت اسلامی جمع نموده است. و در حقیقت این نماز را خواند. گفت " وقتیکه از نماز خلاص شدم او گفت " مَن الرّجُل؟ " که است این مرد؟ (خالد از عبدالله بن أُنَیس می پرسد) گفتم: "رجلٌ مِن العرب سمع بك و بجمعك لهذا الرجل (ص) فجاءك لذلك" مردی از عرب در باره ات و در باره ای جمع آوری کردن مردم را بر ضد اش (ص) شنیده است. پس بخاطر آن نزد ات آمده است. گفت:

" أَجَلْ، أنا في ذلك". بلی من بر آن هستم. عبدالله گفت: پس همرایش کمی قدم زدم تا که امکان این برایم میسر شد تا با شمشیر ام او را قتل کردم.

بعداً خارج شدم و او را ترك گفتم و به نزد رسول الله بر گشتم. وقتیکه مرا دیدند، قبل از اینکه حرف بزنم گفتند " أَفْلَحَ الْوَجْهُ". (یعنی کامیاب است رویت) می گوید: گفتم او را قتل نمودم یا رسول الله. گفتند راست می گوئی. بعداً با من بلند شدند (ص) و به خانه ای خود رفتند و عصای خود را به من اعطاء نمودند و گفتند "أَمْسِكْ هَذِهِ عِنْدَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أُنَيْسٍ" این را نزد ات نگهدار یا عبدالله بن أُنَیس. پس سیدنا بن أُنَیس عصا را از نزد شان گرفت لاکن نمی دانست بآن چه کند. پس گفت آنرا به مردم نشان دادم، گفتند این عصا چه است؟ گفتم که آنرا رسول الله (ص) به من عطاء نموده اند. و به من امر نموده اند که آنرا نگهدارم. گفتند آیا نزد رسول الله (ص) بر نمی گردی و در باره اش نمی پرسی؟ یعنی که حکایت این عصا چه است؟

پس گفت نزد رسول الله (ص) برگشتم و گفتم یا رسول الله! برای چه این عصا را به من اعطاء نمودید؟ گفتند: "آيَةٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الله! تا روز قیامت بین من و تو نشانی باشد (بس) إِنَّ أَقَلَّ النَّاسِ الْمُتَخَصِّرُونَ يَوْمَئِذٍ" [۳]. تا روز قیامت این عصا نزد رب العالمین سبحانه و تعالی یك حجت باشد که رسول الله (ص) بخاطر عمل بزرگی که برای أمت اسلامی انجام داده بودم آنرا برایم مکافأت داده بودند. و وقتیکه عبدالله بن أُنَیس (رض) فوت نمود خواست تا آن عصا را همرایش در کفن اش بگذارند (رض).

پس بحران اول بحران بنی أسَد بود و بحران دوم بحران بنی هُذَیل بود. مسلمانان بفضل الله از این دو بحران خارج شدند. لاکن دو بحران های آینده، سوم و چهارم در منتهای خطورت بود. و مسلمانان از آن به سلامت خارج نشدند.

بحران سوم

بحران سوم در تاریخ بنام بَعث الرَّجیع یا ماء الرَّجیع معروف است. در ماه صفر سال چهارم هجری، یعنی حوالی چهار ماه بعد از أُحُد، قبیله ای عَضَل و قبیله ای القَارَة، دو قبیله ای از قبائل عربی، آمدند و گفتند که در بین ایشان اسلام است لاکن چیزی از اسلام را نمی دانند. پس طلب نمودند که مجموعه ای از صحابه نزد شان بروند و اسلام را برایشان تعلیم بدهند، و قرأن را برایشان بخوانند. پس رسول الله (ص) ده نفر از صحابه را انتخاب نمودند. و عاصِم بن ثابت (رض)، از عظمای صحابه را بالایشان آمِر مقرر نمودند. پس این مجموعه رفتند تا اسلام را به آنها تعلیم بدهند. و در راه سبحان الله، قبیله ای عَضَل و القَارَة، با ایشان غدر نمودند. و فرعی از هُذَیل را برایشان صدا کردند. طبعاً هُذَیل قتل رهبر شان خالد بن سفیان هُذَلی را فراموش نکرده اند.

پس وقتیکه آنها آمدند ده نفر صحابه جمع شدند و به مکان بلندی پناه بردند. به ایشان عهد و میثاق دادند که اگر از آنجا پائین شوند آنها را نخواهند کشت. پس عاصم بن ثابت (رض) که قائد این مجموعه بود قبول نکرد و گفت بر عهد مشرك پائین نمی شوم، و یکجا با اصحاب خود جنگید. این جنگ به قتل هفت نفر از مسلمانان منتج شد. هفت نفر از بین ده نفر. و سه نفر شان بر عهد پائین آمدند. این سه نفر خُبَیب بن عَدي (رض) و زید بن دَثِنَّة (رض) بود. و روایت کنندگان اسم نفر سوم را نمی دانند. پس آنها این سه نفر را گرفتار کردند و آنها را بسته کردند. پس سوم شان گفت: این اول غدر است. چرا مسلمانان را قید می کنند؟ پس مقاومت کرد و او را هم کشتند. پس این مقتول هشتم شد. و دو نفر دیگر را با خود بردند. و وقتیکه به بلاد خود رسیدند، آنها را برای مردم مکه فروختند. پس صفوان بن أُمَیه زید بن دَثِنَّه را خرید و او را برای پدر خود أُمَیه بن خلف که در بدر کشته شده بود کشت. و خُبَیب بن عَدي را همه ای مردم مکه خریدند و برای قتل اش جمع شدند. و برای اینکه او را در بلد حرام به قتل نرسانند، او را به تَنْعیم بردند. یعنی گفتند اگر به تنعیم

برویم خلاص دیگر مشکلی نیست. و برای کشتن اش همه جمع شدند. گفت (رض) بگذارید دو رکعت نماز بخوانم. پس او را گذاشتند و او دو رکعت نماز خفیف خواند. و وقتیکه سلام گشتاند گفت والله اگر شما فکر نمی کردید که من بخاطر ترس از مرگ نماز را طول می دهم، در وقت دو رکعت نماز ام می افزودم.

بعداً دست خود را بلند کرده گفت: اللهم أَحْصِهِم عددًا، واقتُلهُم بددًا، ولا تبقِ منهم أحدًا. یعنی الهی یك به یك حساب شان را کن، و متفرق و نابود شان کن، و از آنها کسی را باقی نگذار. بعداً مجموعه ای بسیار زیبائی از ابیات را خواند که بیتی از آنرا ذکر می کنم که ممثل فکر خُبَیب (رض) و ممثل صحابه رضی الله عنهم است. گفت:

و لستُ أُبالي حين أُقتَلُ مسلمًا ... على أي جنبٍ كان في الله مصرع

در هر جائی و به هر طریقی که کشته شوم، تا وقتیکه في سبیل الله باشد، همین تمنای من است. بعداً قبل از اینکه خُبَیب (رض) کشته شود، ابو سفیان برایش گفت: أَيَسُرُّكَ أَنَّ محمداً عندنا نضربُ عُنُقَهُ، و أَنَّكَ في أَهلِكَ؟

آیا این ترا مسرور می سازد که محمد نزد ما باشد و گردنش را بزنیم و تو در بین خانواده ات باشی؟ پس جوابی داد سبحان الله که با فهم تر از ابو سفیان و با فهم تر از تمام مشرکین بود. گفت لا والله، مَا يَسُرُّني أَنِّي في أَهلي، و أنَّ محمداً في مَكانهِ (در مکانش اینجا نه) في مكانهِ الذي هوَ فيه تُصيبُهُ شَوكَةُ تُؤذيهِ [٤].

نه والله، اینکه من در بین خانواده ام باشم، و محمد در جای خود باشند (در اینجا نه) بلکه در جائی که حالا در آن هستند، مرا مسرور نمی سازد که در پایشان خاری برود،. سبحان الله. این براستی حُب واقعی است. و خُبَیب بن عَدي و تمام صحابه جانهای خود را فدای رسول الله (ص) می

کردند. و این کلام مستقیماً از قلب اش خارج می شد (رض). بعداً برای قتل پیش کرده شد. پس صابراً و مُحتسباً و مُقبِلاً، یعنی صابر و راضی و آماده به قتل رسید (رض). و برایشان کلمه ای واحدی را از آنچه که می خواستند إقرار نکرد. پس ده نفر همه به قتل رسیدند رضی الله عنهم أجمعین.

وقد كانت هذيل حين قُتل عاصم بن ثابت قد أرادوا رأسه ليبيعوه إلى سُلافة بنت سعد بن شهيد، وكانت قد نذرت حين أصاب ابنيها يوم أُحد: لئن قدرت على رأس عاصم لتشربَنَّ في قِحْفِهِ الخمر، فمنعته الدَّبْر [٩]، فلما حالت بينهم وبينه قالوا: دعوه حتى يمسي فتذهب عنه، فنأخذه. فبعث الله سيلاً، ولم يكن هناك سحاب في السماء كما يقول الرواة، فاحتمل عاصمًا إلى حيث لا يعلم أحد، وكان عاصم قد أعطى الله عهدًا أن لا يمسه مشركٌ أبدًا، ولا يمس مشركًا أبدًا

در نسبت عاصم بن ثابت (رض)، کسی که قیادت این مجموعه را بدست داشت، در آنجا زنی بود از بنی عبدالدار، که قسم خورده بود که اگر او عاصم بن ثابت را دستگیر کند، در کاسه ای سر اش شراب خواهد نوشید. یعنی سر اش را قطع می کند و در کاسه ای سر اش شراب می نوشد سبحان الله. بخاطر چه؟ بخاطریکه او پسران اش را قتل کرده بود، یا در قتل شان شریك بود. چهار پسران این زن در جنگ أُحُد کشته شده بودند. و این چهار نفر از بنی عبدالدار بودند. بنو عبدالدار همان مردمی بودند که بیرق مشرکین را در جنگ أُحُد حمل می کردند. پس مجموعه ای از بنی لِحیان این خبر را شنیدند و بسرعت نزد عاصم بن ثابت (رض) رفتند و او به قتل رسیده بود، تا جسد او را نزد سُلافة بنت سَعد بیآورند، همان زنی که در باره اش صحبت نمودیم.

پس سبحان الله همینکه به آنجا رفتند مجموعه ای بزرگی از دَبْر در آنجا بودند. دَبْر (زنبور سرخ یا زنبور نَر را می گویند) که عاصم بن ثابت (رض) را پوشانیده بودند [٦]. نمی توانستند نزدیك اش بروند. پس از آن دور شدند، و شب آمدند تا زنبور ها در آنجا نباشند. پس دریافتند سبحان الله که سیلابی

آمد، و طوریکه روایت کننده می گوید، در آسمان یك پارچه ابر هم نبود، و لاکن سیلاب عاصم بن ثابت را به جائی برد که هیچ کسی ندانست به کجا. و جسد اش مفقود شد.

چرا چنین است؟ بخاطریکه عاصم بن ثابت (رض) در زندگی خود بعد از اینکه اسلام آورد، قسم خورده بود که به مشرکی دست نخواهد زد. و در این جنگ، در این روز رجیع، در اول آن جنگید و گفت: ألهم إني قد حَمَيتُ دينَكَ أولَ النّهار، فاحمي لَحِمِي في آخِرِهِ. الهی من در اول روز دینت را حمایت نمودم، پس تو در آخر آن گوشتم را حمایت کن. پس گوشت اش را حمایت کرد حتی در حالیکه او مرده بود.

وقتیکه این روایت در مقابل عمر بن الخطاب (رض) روایت می شد، می گفت: سبحان الله یحفظ اللهُ عز و جلَ عَبدَ المؤمنَ بعدَ وفاتِهِ کما یحَفَظُهُ في حیاتِهِ. سبحان الله، الله عز و جل بنده ای مؤمن خود را بعد از وفات اش حفاظت می کند همانطوری که در حیات اش او را حفاظت می کند. پس این بود قصه ای ماء الرَّجیع و یك فاجعه حقیقی بود بالای ده مسلمانانی از بهترین صحابه که در لحظه ای واحدی کشته شدند.

چهارم: فاجعه ای بِئر مَعُونه

همزمان، که این ده نفر بسوی ماء الرّجیع رفتند، حادثه ای دیگری هم رخ داد. یعنی قبل از اینکه خبر قتل این ده نفر برسد، قصه ای بسیار خطر ناک دیگری بمیان آمد. عامر بن مالك آمد، و عامر بن مالك یکی از زعمای بنی عامر است. و بنی عامر تا به این لحظه، در شرك خود باقی مانده بودند. پس این مرد آمد، تا برای رسول الله (ص) هدیه ای را پیش کند. برای نوعی از تقرب و نزدیکی بین قبائل و نه برای طمع داشتن به اسلام. پس رسول الله (ص) گفتند اسلام آورده ای. گفت نه. گفتند من هدیه ای مشرك را قبول نمی کنم. گفت قوم ما به اسلام رغبت دارند. یعنی مردم ما در باره ای

اسلام فکر می کنند. تنها همین قدر است که آنها قناعت شان هنوز حاصل نشده است. پس مردم را نزد ما بفرستید تا اسلام را برای ما تعلیم بدهند.

گفتند (ص) "إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِمْ أَهْلَ نَجْدٍ" من برایشان از اهل نجد در خوف هستم. عامر گفت: "أنا جارٌ لهم" یعنی من آنها را در اجاره (یعنی تحت حمایت بنی عامر) می گیرم. بنی عامر اکثریت مردم نجد هستند. پس رسول الله (ص) موافقه نمودند. و بخاطریکه قبیله ای بنی عامر قبیله ای بسیار بزرگ بود، و اهل نجد مجموعه های بزرگی از قبائل بودند، پس رسول الله (ص) مجموعه ای بزرگی را از صحابه انتخاب نمودند، و همه ای ایشان علماء بودند و به قُرّاء (یعنی قرائت کننده ها) معروف بودند. همه ایشان قرأن را می خواندند، و شب و روز آنرا تدریس می نمودند. و واقعاً از بهترین و بهترین صحابه بودند، رضی الله عنهم اجمعین.

چند نفر بودند؟ هفتاد صحابه، و المنذر بن عمرو الخزرجی (رض) را بالایشان آمر مقرر نمودند. اکثر این هفتاد نفر از انصار بودند. و آنها را فرستادند (ص) تا این قبیله ای بزرگ را به اسلام دعوت نمایند. و طوریکه ذکر نمودیم در اجاره یا حمایت عامر بن مالك زعیم بنی عامر خارج شدند.

در راه به منطقه ایکه به اسم بئر معونة معروف است مُعَسکر شدند. بئر معونة بین بنی عامر و بین بنی سُلَیم است. پس در أنجا پائین شدند. و بدست یکی از صحابه نامه ای برای عامر بن طُفَیل فرستادند. این صحابی حرام بن مِلحان (رض) بود. و عامر بن طُفَیل برادر زاده ای عامر بن مالك، زعیم بنی عامر بود. عامر بن مالك، زعیم بنی عامر کسی است که مسلمانان را تحت اجاره ای بنی عامر ضمانت کرده بود.

لاکن برادر زاده اش، عامر بن طُفَیل آدم بسیار شریر و بدکار و غدار بود. بین او و رسول الله (ص) قصه ای از قدیم موجود بود. نزد رسول الله (ص) رفته بود و موضوعی را برایشان عرض کرده بود. گفته بود:

إني أعرض عليك ثلاثة أمور: أن يكون لك أهل السَهل ولي أهل المِدَر، أو أن أكون خليفتك من بعدك، أو أن أغزوك بأهل غطفان" [۷]

سه موضوع را برایت عرض می کنم: که اهل سَهل از تو باشد و أهل المدَر از من باشد، یا بعد از تو من خلیفه ات باشم، یا با اهل غَطَفان با تو می جنگم. یعنی ایشان را تهدید می کرد. یا جزیره ای عربی را بین خود تقسیم کنیم، یا بعد از خود امر را به من بسپار، یا همرا با اهل غطفان علیه تو جنگ خواهم کرد.

پس رسول الله (ص) همه ای این مطالب جاهلیت را رد نمودند. پس در اینوقت، که از این منطقه می گذشتند، رسول الله (ص) برایش پیغام فرستادند تا او را به اسلام دعوت نمایند. و این پیغام را که حمل می کرد؟ حرام بن مِلحان، که همچنان از عظمای صحابه رضی الله عنهم بود. پس همین که نزد عامر بن طُفَیل رسید، سبحان الله، آن غدار به یکی از مردان خود اشاره کرد (با وجود اینکه پیام آور کشته نمی شود) به یکی از مردان خود اشاره کرد تا او را از پشت سر بزنند. پس سبحان الله مرد با نیزه ای بزرگی و از عقب اش او را زد و از سینه اش خارج شد (رض).

و میخواهم با من این موقف را تخیل کنید. موقفی در منتهای سختی سبحان الله. موقف بسیار سختی است اگر تخیل کنید. لاکن اتفاق افتاد. وقتیکه نیزه به پشت حرام بن مِلحان اصابت کرد و از سینه اش خارج شد و فهمید که می میرد، خونی را که از جسد اش خارج می شد با دستان خود گرفت و آنرا به روی خود و سر خود مالید، و در حالیکه در مقابل مردم خوشحال بود، می گفت "فُزتُ وربِ

الکعبة" فزتُ ورب الکعبة" یعنی قسم به رب کعبه که برنده شدم. سبحان الله، تصور کنید کسی را که در چنین موقفی باشد، جوان طوریکه حرام بن مِلحان (رض) بود. یگانه چیزی که در باره اش فکر می کند این است که في سبیل الله عز و جل کشته شدم. شهید و مُقبل غیر مُدبِر کشته شدم.

در این لحظه در باره ای جنت فکر می کند. "فزتُ ورب الکعبة" منظر بسیار زیاد بدیع و شایان ستایش است. منظری که صدق نیت را در قلب نشان می دهد. و ثبات را تا آخر لحظات نشان می دهد. حتی در شدید ترین مواقف سختی. بسیار کسان در لحظات مرگ به لرزه می آیند. لاکن سبحان الله، يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۖ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ۚ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ. و استوار می سازد خدا مسلمانان را بر سخن درست در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه می سازد خدا ستمگاران را و میکند خدا آنچه می خواهد (ابراهیم :۲۷)

این موقف همه کسانی را که حضور داشتند حیران ساخت. حتی جبار بن سَلْمه مردی که حرام بن مِلحان را از پشت سر زده بود، همین که شنید "فزتُ ورب الکعبة" بسیار زیاد تعجب کرد. گفت: با خود گفتم "ما فاز" در چه برنده شد؟ آیا همین حالا او را نکشتم؟ پس مردم اطراف اش گفتند "یقولون الشّهادة" یعنی مسلمانان می گویند که این شهادت است.

پس جبار بن سَلمه بعداً یکی و دو سه نفر را پرسید تا موضوع شهادت را در اسلام بداند، و به مدینه ای منوره رفت و در باره ای آن پرسید، و آن سببی بود در اسلام آوردن اش (رض) [۸]. موقف بسیار مهمی که باعث این می شود که سوالی را بپرسیم. آیا درد را طوریکه ما احساس می کنیم شهید هم احساس می کند؟ آیا بعد از اینکه نیزه در پشت اش داخل شد و از سینه اش خارج شد هم می تواند چنین فکر کند، و امور را موازنه نماید؟ و چنین کلامی را که در منتهای حکمت است بگوید؟ جواب آنرا رسول (ص) برای ما می گویند.

در حدیثی آنرا برای ما می گویند. ما يَجِدُ الشَّهيدُ، مِن مَسِ القَتلِ، إلّا كَما يَجِد أحَدُكُم من مَسِ القَرصَةِ. شهید در وقت کشته شدن از درد چیزی حس نمی کند مگر آنچه را که یکی از شما در اثر نیش زدن یك حشره حس می کنید. وقتیکه حشره ای مثل پشه یا مگسی یا غیر از آن از حشرات شما را نیش بزند. فقط همین قدر درد را شهید حس می کند. حتی وقتیکه ببینی که او توسط یك نیزه یا شمشیر و یا با راکت زده می شود. چیزی را که شهید احساس می کند، تماماً درد بسیار زیاد خفیفی مانند نیش زدن است، طوریکه حبیب (ص) آنرا تصویر نمودند. پس این بود غدر اول. قتل حرام بن مِلحان (رض).

بعداً دشمن الله عامر بن طُفَیل بنی عامر را برای قتل هفتاد نفر مسلمانان خواست. پس بنی عامر رد نمودند. گفتند عامر بن مالك آنها را در اجاره ای خود گرفته است. و عامر بن مالك طوریکه می دانید مسلمانان را از شر بنی عامر تحت اجاره یعنی ضمانت خود گرفته بود. پس عامر بن طُفَیل بنی سُلَیم را خواست. پس بعضی گروه های از بنو سُلَیم قبول کردند، عُصَیَّة و رِعل و ذَکوان. و این قبائل آمدند و این هفتاد مسلمان را احاطه کردند. و شروع کردند به قتل کردن شان. و همه ای مسلمانان هم تا آخر جنگ کردند. تا اینکه سبحان الله همه ایشان کشته شدند. تصور کنید، هفتاد شهید مسلمانان. یا بگو شصت و نه. یکی از ایشان زخمی شده بود و فکر کردند که او کشته شده است و لاکن کشته نشده بود. و آن کعب بن زید بود. و سبحان الله تقریباً یك سال بعد در جنگ خندق شهید شد.

پس این اصابت بزرگی بود به امت مسلمان. این کلام حوالی چهار ماه بعد از أُحُد بود. تخیل کنید. هفتاد نفر در أُحُد کشته شد. ده نفر در ماء رجیع کشته شد. و حالا هفتاد نفر دیگر در بِئر مَعُونه کشته شد. این یکصد و پنجاه صحابی بود که امت اسلامی آنرا از دست داد. و ما در باره ای أمتی صحبت می کنیم که تازه نشأت نموده است.

این ارقام ارقام بسیار زیاد مؤثری در نسل صحابه بودند رضی الله عنهم. و این هفتاد نفر هر هفتاد نفری نبودند. آنها از بهترین صحابه بودند. آنها قُرّاء یعنی قاری ها بودند. علماء بودند، کسانی که مردم را تعلیم دین می دادند. داعیان بودند. ضربه ای بزرگی بود به دولت اسلامی.

تصادفاً با قتل این هفتاد نفر المنذِر بن عُقبة و عمرو بن أمية الضُمَري رضی الله عنهما از آنجا می گذشتند. آنها از صحابه بودند. وقتیکه این فاجعه را دیدند، آمدند تا مسلمانان را در جنگ شان مساعدت نمایند. پس مشرکان آنها را گرفتار کردند. و المنذِر بن عُقبه را به قتل رسانیدند. اما عمرو بن أُمَيّه را عامر بن طُفَیل که زعیم آن مجرمین بود گرفتار کرد، و بخاطریکه مادر اش نذر به گردن گرفته بود که برده ای را آزاد خواهد کرد. پس عمرو بن أمیه را بطور اسیر گرفت و او را آزاد کرد. و عمرو بن أُمیه کسی بود که برگشت و رسول الله (ص) را از این فاجعه ای بِئر مَعُونه خبر داد.

و در راه در سایه ای درختی نشست، و دو مرد از بنی کِلاب (شاخه ای از قبیله ای بنی عامر) آمدند، و همرایش نشستند. وقتیکه آنها به خواب رفتند، عمرو بن أُمیه آنها را قتل کرد، به این رأی که او انتقام دوستان خود را گرفت. لاکن آنها از بنی عامر بودند و عامر بن طُفَیل از بنی عامر بود. لاکن سبحان الله، بعد از اینکه آنها را قتل کرد، دریافت که آنها با رسول الله (ص) عهد داشتند، و آن عهد آنها را در امان داشت در حالیکه از مشرکین بودند.

وقتیکه به مدینه ای منوره آمد، رسول الله (ص) را از موضوع خبر نمود. خبر بئر معونه را هم برایشان گفت. و خبر قتل کردن دو نفر از بنی عامر را هم برایشان گفت. پس ببینید به عکس العمل رسول الله (ص)، سبحان الله، براستی که نشانه ای از نشانه های بلندی اخلاق است. با این روایت می خواهیم که براستی به آفاق پرواز نمائیم. تا منهج اسلام را در تعامل کردن با مردم بیآموزیم. گفتند (ص): لَقَدْ قَتَلْتَ قَتِيلَيْنَ لَأُدِيَنَّهُمَا" [٩] یعنی دو نفری را قتل نموده ای که دیه ای آنها را خواهم پرداخت. سبحان الله! تصور کنید که رسول الله (ص) دیه (یعنی پول خون) این دو مقتول را جمع

خواهند کرد، با وجود این سبحان الله، که خبر قتل این دو نفر با خبر بئر معونه یکجا برایشان رسید. همراه با خبر هفتاد نفر کشته شدگان در بئر معونه آمد رضی الله عنهم. رسول الله (ص) در باره این دو مقتول هم فکر نمودند. که بدون وجه حق به قتل رسیده بودند. باید که دیه به خانواده اش داده شود. سبحان الله.

و طبعاً فاجعه بسیار بزرگ بود. رسول الله (ص) در نماز خود قنوت را می خواندند. و علیه رِعل و علیه ذَکوان و علیه لِحیان و علیه عُصَیَّة، برای یکماه کامل دعاء می کردند. یکماه کامل، تصور کنید. و نه تنها در نماز فجر طوریکه مردم به آن معتقد هستند، نه. در نماز فجر و ظهر و عصر و مغرب و عشاء علیه شان بد دعاء می کردند. تصور کنید، در پنج وقت نماز. حتی در نماز های سری وقتیکه در رکعت آخر بعد از گفتن سبحان ربي العظيم سر خود را بلند می کردند، دستان خود را بلند می کردند و دعاء می کردند و مسلمانان آمین می گفتند. برای مدت یکماه کامل. طبعاً آن فاجعه ای بزرگی بود.

١: نجم: ظهر وطلع.

٢: جاوله: طارده وصاوله . ٣: المتخصرون: المتكئون على المخاصر، جمع مخصرة، وهي ما يمسكه الإنسان بيده من عصًا ونحوها. ٤: ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة، بيروت، 1971م، 267/3، 268.

٥: ابن كثير: السيرة النبوية 131/3. ٦: الدبر: الزَّنابير والنَّحل. ٧: ابن قيم الجوزية: زاد المعاد، مؤسسة الرسالة، بيروت - مكتبة المنار الإسلامية، الكويت، الطبعة السابعة والعشرون, 1415هـ- 1994م، 3/ 604، 605. ٨: ابن كثير: السيرة النبوية 140/3، 141. ٩: ابن هشام: السيرة النبوية 186/2

جلاء نمودن بنو نضیر و برگشت هیبت مسلمین

در همین وقت مسلمانان حالتی از فقر شدیدی را بسر می برند. و پول پرداخت دیه را ندارند. و رسول الله (ص) میخواهند به عهد خود وفاء کنند و دیه را جمع آوری کنند. پس بقدر استطاعت خود

مسلمانان را جمع نمودند، ولی دیه ای کامل بدست نآمد. پس نزد یهود رفتند. اگر فکر کنید عهدیکه در اول داخل شدن رسول الله (ص) به مدینه ای منوره بین یهود و بین مسلمانان بود، مقتضی بر آن بود که اگر یکی از دو طرفین در قضیه ای دیه واقع شوند و نتوانند دیه را بپردازند، طرف دیگر باید در پرداخت این دیه معاونت کنند.

پس رسول الله (ص) نتوانستند این دیه را از مسلمانان بدست بیآورند پس نزد یهود بنی النضیر رفتند. و طبعاً این مقدمات بحران پنجم بود. چون تا این وقت چهار بحران ها بمیان آمده است. بحران جمع شدن بنی أسَد، مشرکین برای جنگ با مسلمانان، و توانستند (ص) که در محرم سال چهارم هجری، با ارسال سریه ای ابی سَلَمه بالای این بحران غلبه حاصل نمایند. در همان ماه، در محرم سال چهارم هجری، بحران بزرگ دیگر بحران خالد بن سفیان هُذَلی بود ، که همچنان رسول الله (ص) با ارسال نمودن صحابی جلیل عبدالله بن أُنَیس (رض) آنرا را هم از بین بردند. اما بحران سوم و چهارم بحران ماء الرجیع و بِئر مَعونه بود. و طوریکه دیدید شهدای مسلمین در این دو بحران ها حوالی هشتاد شهید بودند. ده نفر در ماء الرجیع و هفتاد نفر در بئر معونه.

پنجم: خیانت بنو النضیر

و حالا می رسیم به بحران پنجم، و آن بحرانی است با قبیله ای بنی النضیر. رسول الله (ص) مجموعه ای از صحابه را با خود گرفتند و به نزد بنی النضیر رفتند تا دیه ای دو مقتول بنی عامر را جمع نمایند. با خود ابوبکر را بردند، با خود عمر را بردند، با خود گروهی از صحابه رضی الله عنهم را بردند. و وقتیکه آنجا رفتند، یهود دور از رسول الله (ص) اجتماع نمودند و مناقشه کردند. گفتند:

"فمن یعلو علی هذا البیت؛ فیلقي علیه صخرة ویریحنا منه؟"

که بالای این خانه بالا می شود و این سنگ را بالایش می اندازد (ص) تا از او راحت شویم؟ تصور کنید. طبعاً آنها می بینند که مسلمانان در داخل بحران ها هستند. أُحد چهار ماه قبل بود. هفتاد نفر. و ماءِ الرّجیع ده نفر که خبر اش کمی قبل رسیده است. و بئر معونه هفتاد نفر که خبر آنهم کمی قبل رسیده است. پس مسلمانان در مشکلات قرار دارند. و آنها اهل غدر و خیانت هستند. پس این فرصت آن است که رسول الله (ص) را به قتل برسانند و از دولت اسلام تماماً خود را خلاص نمایند. پس تصمیم قتل مصطفی (ص) را گرفتند، و پرسیدند که این جریمه را به عهده می گیرد. پس مردی بنام عمرو بن جِحاش گفت من.

سلام بن مُشکِم یکی از زعمای یهود برایشان گفت: لا تفعلوا والله لَیُخبَرَنَّ بِما هَمَتُم بِهِ. نکنید، والله برایش خبر داده می شود برانچه که شما اهتمام می دهید. ببینید سبحان الله، قناعت شان را به اینکه ایشان پیغمبر هستند. والله لَیُخبَرَنَّ بِما هَمَتُم بِهِ، وإنَّهُ لَنَقضُ العَهدَ الذی بَیننا و بَینَهُ. والله برایش خبر داده می شود برانچه که شما اهتمام می دهید و آن، عهدی را که بین ما و بین او است نقض خواهد کرد.

لاکن حُیَي بن أَخطَب زعیم بنی النضیر و پدر سیده صفیّه رضی الله عنها که در آن ساعت موجود بود، و قیادت بنی النضیر را بدست داشت، بر قتل رسول (ص) اسرار ورزید. و براستی بر این تصمیم جمع شدند و عمرو بن جِحاش سنگ بزرگی را گرفت و بر سر بام خانه ای بالا شد تا آنرا بر سر رسول الله (ص) بیاندازد. در این اثنائیکه آنها اتفاق کردند، جبرئیل (ع) نزد رسول الله (ص) آمد و ایشانرا از تدبیر شان خبر داد.

پس رسول الله (ص) مجلس را رها نمودند و مستقیماً بسوی مدینه ای منوره رفتند. و صحابه هم همرایشان رفتند. وقتیکه عودت نمودند به صحابه خبر دادند که یهود برای قتل ایشان (ص) دسیسه درست کرده بودند.

و در آن نقض صریح و مستقیم معاهده بود که بین شان و بین مسلمانان إمضاء شده بود. و از اینرو (ص) تصمیم إجلاء (یعنی جلاء وطن) یا خارج نمودن شان را از مدینه ای منوره گرفتند. برایشان پیام فرستادند (ص) که می گوید: أُخرُجوا مِن المدينةِ، و لا تُساكِنُوني بِها، و قد أَجَّلتُكُم عَشراً. از مدینه خارج شوید، و در آن با من سکونت نکنید، و ده روز برایتان وقت می دهم. ده روز. بعداً گفتند: فَمَن وَجَدتُ بَعدَ ذلك، ضَرَبتُ عُنُقَهُ.

و هر کسی را که بعد از آن یافتم گردن اش را خواهم زد. یهود همین که پیام برایشان رسید سبحان الله، با قدرت شان و زور شان و سلاح شان، و قلعه هایشان و مهمات شان، در قلوب شان ترس داخل شد. پیام را گرفتند و براستی تصمیم خارج شدن را گرفتند. و آمادگی گرفتند تا از مدینه ای منوره بدون جنگ خارج شوند. و بعداً خلاص همین که می رفتند، رئیس منافقین نزد شان آمد. عبدالله بن أُبَی. برایشان گفت: از دیار تان خارج نشوید، همرای من دو هزار نفر است که همرایتان در قلعه ایتان داخل خواهند شد و برایتان خواهند مُرد [١].

سبحان الله، یهود مسلماً بر این عزم بودند که خارج شوند. بعداً کسانی که آنها را در بقاء ثبات بخشیدند، مجموعه ای بودند که در ظاهر مسلمان بودند. منافقان، خطر شان بسیار شدید است. از اینخاطر رب العالمین سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود می فرماید: {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ} هر آئینه منافقان در طبقهٔ زیر ترین اند از آتش [النساء: ١٤٥]

در ظاهر مسلمان، لاکن در عمل سبحان الله، حتی که خود یهود آنرا فکر نمی کردند. رفتند نزد یهود و آنها را ثبات دادند، و گفتند که با آنها ضد مسلمانان جنگ خواهند کرد اگر جنگ واقع شود. و الله عز و جل قرآنی را نازل فرمود که در آن حال یهود و حال منافقین را افشا نمود. فرمود سبحانه و تعالی: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلاَ نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَئِنْ أُخْرِجُوا لاَ يَخْرُجُونَ

مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لاَ يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الأَدْبَارَ ثُمَّ لاَ يُنْصَرُونَ} آیا ندیدی بسوی آنانکه منافق شدند میگویند آن خود را که کافر اند از اهل کتاب اگر جلا وطن کرده شود شما را البته بیرون شویم نیز همراه شما و فرمان قبول نه کنیم در مقدمۀ شما هیچکس را هرگز و اگر جنگ کرده شود با شما البته نصرت دهیم شما را و خدا گواهی میدهد که ایشانند دروغگویان. اگر جلاوطن کرده شوند جلاوطن نشوند همراه ایشان (منافقان) و اگر جنگ کرده شود با ایشان نصرت ندهند ایشانرا و اگر بفرض نصرت دهند ایشانرا البته باز گردانند پشت های خود را بعد از آن مدد کرده نشود ایشانرا [الحشر: ۱۲،۱۱]

به کلام رب ما سبحانه و تعالی ببینید، قلب های منافقین ضعیف است. بی جرأت هستند. بخاطریکه از حق بعید هستند. در ظاهر مسلمان. و در باطن از اسلام کراهیت دارند. با یهود تعاون می کنند لاکن اگر بالایشان خطر بیآید از عهد های خود منکر می شوند. طوریکه یهود منکر می شوند، و طوریکه دشمنان أمت بصفت عام در اخلاق خود و عهد های خود منکر می شوند.

پس دقیقاً همین کار اتفاق افتاد. منافقین یهود را ثبات بخشیدند. و بعد از آن یهود به کلام منافقین ثبات نمودند و خارج نشدند. و به رسول الله (ص) پیام فرستادند، گفتند: ما از دیار خود خارج نخواهیم شد، پس هر چه که میخواهی همانطور بکن. موقف نهایت وخیم بود. موقف بسیار دشوار بود. رسول الله (ص) در خلال چهار ماه گذشته با مرگ یکصد و پنجاه صحابی مصاب شده اند. و حالا در جنگ بزرگی به بنی النضیر داخل خواهند شد. لاکن اگر سکوت نمایند صدمه و لرزه ای بزرگی بر شهرت أمت اسلامی خواهد بود. و آن در این ظروف کار مناسب نیست. پس باید تصمیم قاطعانه ای گرفته می شد، چه بنو النضیر باشد یا غیر آنها، باید کرامت أمت اسلامی حفظ شود.

و براستی لشکر را گرفتند (ص)، این کلام در ربیع الأول سال چهارم هجری بود، و بنی النضیر را از هر طرف محاصره نمودند. و حصار سبحان الله تنها شش شبانه روز ادامه یافت. بعضی روایات پانزده

روز می گوید. لاکن در غالب تنها شش روز است. بعداً الله عز و جل یهود را شکست داد. چطور؟ یهود دارای حصونی بودند که آمادگی محاصره شدن را در آن برای سالها گرفته بودند. در آن میوه ها بود و در آب بود و در آن سلاح بود. ممکن در آن برای مدت طویلی مقاومت می کردند. بآنهم با چیزی شکست خوردند که بشر توان آنرا ندارد.

الله عز و جل در قلب هایشان رعب (یعنی ترس) را انداخت. رعب! قبلاً در باره اش در غزوه ای بدر صحبت کردیم. گفتیم که رعب جندی یا عسکر غیر مبرری از جنود الرحمن سبحانه و تعالی است. چطور یهود با این قوت خود از مسلمانان می ترسند با وجود اینکه مسلمانان ظاهراً همه این بحران ها و مصائب را متحمل شده اند. و حصار ممکن بالای مسلمانان طول بکشد و طول بکشد. لاکن بآنهم تنها شش روز طول کشید و بس. تصور کنید، شش روز.

و یهود تسلیم شدند. و وقتیکه برای مسلمانان تسلیم شدند، و به امر مسلمانان پائین آمدند، منافقان برایشان نفع نرسانیدند. عبدالله بن أُبَی بن سلول انسحاب کرد و با آنها یکجا نجنگیدند، تماماً طوریکه رب ما سبحانه تعالی در کتاب کریم خود ذکر فرمود: {لَئِنْ أُخْرِجُوا لاَ يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لاَ يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الأَدْبَارَ ثُمَّ لاَ يُنْصَرُونَ} اگر جلاوطن کرده شوند جلاوطن نشوند همراه ایشان (منافقان) و اگر جنگ کرده شود با ایشان نصرت ندهند ایشانرا و اگر بفرض نصرت دهند ایشانرا البته باز گردانند پشت های خود را بعد از آن مدد کرده نشود ایشانرا [الحشر: ۱۲]. و رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود بعض صفات یهود را در خلاصه ای این موقف برای ما ذکر فرمود. {لاَ يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلاَّ فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ يَعْقِلُونَ} جنگ نکنند با شما یکجا شده مگر در ده هائی که برآن حصار ساخته باشند یا از پس دیوار، جنگ ایشان در میان خویش سخت است می پنداری ایشان را همه یکجا مجتمع شده و دلهای ایشان پراگنده است این بسبب آنست که ایشان

قومی هستند که در نمی یابند [الحشر: ١٤]. این کلام خاص برای یهود بنی النضیر یا خاص برای یهودی نیست که در ایام رسول الله (ص) می زیستند. بر عکس، این قواعد ثابت شده ایست برای تمام یهود. تا زمانی که بر یهودیت خود باشند و مسلمان نشوند، الله عز و جل در قلوب شان بزدلی و رعب و اضطراب و خوف را زرع می نماید. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرموده است: {وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ} هر آئینه بیابی ایشان را حریص ترین مردم بر زندگانی و حریص تر از آنانکه مشرک اند دوست میدارد یکی از ایشان کاش عمر داده شود هزار سال و نیست رهانندهٔ وی از عذاب آنکه عمر داده شود و خدا بینا است بآنچه می کنند [البقرة: ٩٦] تصور کنید، حب یهود برای زندگی بیشتر از مشرکین است که اصلاً به آخرت هیچ ایمان ندارند. و بآنهم حب یهود برایش بیشتر است. {وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ} بیابی ایشان را حریص ترین مردم بر زندگانی، هر حیاتی که باشد. حتی اگر بدبخت هم باشند، و حتی اگر ذلیل هم باشند، و اگر زندگی پست و بی ارزش هم باشد آنها زندگی می خواهند.

پس یهود به امر رسول الله (ص) پائین آمدند. و براستی از دیار خود خارج شدند. با خود سلاحی را حمل نمی کردند. و لاکن تنها دارائی و ممتلکات خود را حمل می کردند. پس سبحان الله خانه های خود را خود شان با دستان خود ویران کردند طوریکه رب ما سبحانه و تعالی آنرا در کتاب خود وصف نموده است. دروازه و کلکین ها را کشیدند و هر چه را که با خود برده می توانستند بردند. و بنو النضیر حقیقتاً مدینه ای منوره را ترك نمودند و بطرف خیبر رفتند. خیبر تجمع بزرگ یهود در شمال مدینه ای منوره بود. و بآن قصه ای بنی النضیر در مدینه ای منوره انتها یافت.

حتی زعمای بنی النضیر حُیَي بن أَخطَب و سلام بن ابی حُقَیق هم به خیبر رفتند و بعداً طوریکه خواهیم دید در جنگ با مسلمانان نقش خواهند داشت. در بین تمام این یهودان مسلمان نشد مگر

جز از دو نفر، یامین بن عَمر، وأبو سعد بن وهب [۲]. تصور کنید، در تمام این قبیله جز از دو نفر کس دیگری مسلمان نشد. {لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا} هر آئینه بیابی سخت ترین مردمان در عداوت با مسلمانان یهود و مشرکان را [المائدة: ۸۲].

طبعاً بفضل الله، مسلمانان از این مشکل، مشکل بنی النضیر با قوت بیشتر و شأن بزرگتر خارج شدند. نه تنها در مدینه ای منوره، و لاکن در جزیره ای عربی بطور کامل آن. مسلمانان بعد از انتصار شان بر بنی النضیر، دوباره هیبت خود را بدست آوردند. فراموش نکنید که بنو النضیر قبیله ای بزرگی بودند و در مدینه ای منوره دارای تاریخ طویل بودند. و در صنعت سلاح و قلعه ها و حصون تاریخ طویل داشتند. پس کار بسیار بزرگی بود که رسول الله (ص) باین سهولت آنها را خارج نمودند. تنها شش شبانه روز حصار، و یهود به امر ایشان پائین آمدند (ص).

بدست آوردن هیبت مسلمانان در جزیره، تأدیب نمودن مردم نجد

و رسول الله (ص) این موقع را غنیمت شمردند و سریه ها و لشکر ها را فرستادند تا أمن را در جزیره ای عربی تثبیت نمایند و هیبت دولت اسلامی را سر از نو استرداد نمایند. و اولین لشکری که خارج شد رسول الله (ص) خود شان در رأس آن خارج شدند. و آن غزوه ای نجد بود. و برای تأدیب نمودن قبائل نجد رفتند. قبائلی که در بِئر مَعونه و ماءِ رَجیع برای قتل مسلمانان جمع شده بودند. و سبحان الله وقتیکه رفتند آنها همه ایشان فرار کردند. و به جنگی روبرو نشدند (ص). لاکن یقیناً که هیبت به شکل بزرگ برگشت. و وقتیکه به مدینه ای منوره برگشتند سبحان الله، خود را برای دیدار آینده با مشرکین آماده و مجهز نمودند. و اگر فکر کنید بین مسلمانان و مشرکین وعده ای دیدار برای بار سوم بود. اول بدر بود و دوم أُحُد بود و وعده نموده بودند که برای بار سوم در سنه ای چهارم هجرت روبرو شوند. و واقعاً لشکر خود را مجهز ساختند (ص) و در شعبان سال چهارم هجری برای قریش پیام فرستادند و وعده ای دیدار را همرایشان در بدر نمودند. و براستی با لشکر خود خارج شدند.

(ص). با يك هزار و پنجصد جنگجو خارج شدند و به بدر رفتند. وهمچنان ابوسفيان هم از مكه با دو هزار جنگجوی مشرك خارج شد.

و مشركان به منطقه ای رسيدند كه به مَرِّ الظَّهْران مسما بود ، بسيار نزديك به مكه بود. و لشكر را در آنجا مُعَسكر ساختند. طبعاً در مقابل شان راه درازی است تا به بدر برسند. لاكن سبحان الله لشكر تماماً سست و ضعيف بود. و در جنگ با مسلمين نوعی از تردد بزرگی نزد شان موجود بود. و در داخل شان هيبت مسلمانان موجود بود با اينكه سبحان الله، جنگ آخر به فايده ای مشركين تمام شده بود.

ابو سفيان در مَرِّ الظَّهْران بلند شد و لشكر خود را خطاب نمود و به اصحاب خود و رهبران لشكر و اصحاب نظر گفت: يا معشر قريش! هيچ چيزی به فايده ايتان نيست، جز از يك سال حاصلخيز، كه در آن درخت تربيه كنيد و در آن شير بنوشيد. و من می بينم كه امسال سال خشك بود، پس من بر می گردم و شما هم بر گرديد. يعنی سبحان الله به رأی ابی سفيان ببينيد كه در جستجوی هر علتی است. با اينكه وقتيكه از مكه خارج شد می دانست كه سال سال خشك بود. لاكن اگر براستی خواهان جنگ می بودند می رفتند. لاكن او ضعيف و خوف زده و ترسيده بود.

پس می گويد من بر می گردم شما هم برگرديد. پس قوم برای برگشتن جمع شدند. تخيل كنيد، يكنفر هم بر ابوسفيان در قضيه ای عودت به مكه ای مكرمه اعتراض نگرفت. و با اين از ديداری كه آنرا با رسول الله (ص) در بدر وعده كرده بودند تخلف نمودند. و رسول الله (ص) در بدر سه روز نه بلكه هشت روز متصل باقی ماندند. تا كه برای همه ثابت شود كه از قريش نمی ترسند و از لشكر و عدد شان و مهمات شان نمی ترسند. و بآنهم احدی از مشركين نزدشان نآمد.

و این طبعاً أثر بسیار مثبتی بالای دولت اسلامی داشت در جزیره ای عربی. نه تنها آن، بلکه رسول الله (ص) شنیدند که بعضی قبائل در شمال جزیره ای عربی، در منطقه ای دَومَةَ الجَندَل یا دُومةَ الجَندَل هم خوانده می شود، در منطقه ای دَومَةَ الجَندَل جمع می شدند، و به قوافلی که از آنجا می گذشتند تهاجم می کردند و مسلمانان آنها را می کشتند. و این قبائل در این منطقه بزرگ هستند.

پس رسول الله (ص) سبحان الله در حالیکه در مدینه ای منوره هستند لشکری را جمع نمودند که آنقدر دور تا به دَومة الجندل بروند. و مسافه به آنجا به دومة الجندل بیشتر از چهار صد و پنجاه کیلو متر است. و خود شان به آنجا رفتند و سریه ها و لشکر ها را به اماکن مختلف فرستادند. و آنها همه ایشان فرار کردند. بلی جنگی صورت نگرفت، لاکن بدون شك که آن تقویه ای دولت اسلامی را در این منطقه سر از نو ثبات بخشید، بلکه همه ای مردم در جزیره ای عربی در باره ای اخبار لشکر های اسلامی شنیدند که به اینطرف و آنطرف می روند. این کلام در ربیع الأول سال پنجم هجری بود. ۱:

ابن کثیر: السیرة النبویة 146/3

ابن کثیر: السیرة النبویة 148/3. ۲:

بیآئید وقفه ای بگیریم و حال را در این ماه و در ماه بعدی آن تحلیل نمائیم. غزوه ای أُحُد در شوال سال سوم هجری بود. در شش ماه بعد آن بحران های بزرگی بر أمت اسلامی گذشت. بحران بنی أسَد، و بحران خالد بن سفیان، و بحران ماء رجیع، و بحران بِئر مَعُونه، بعداً در نهایت بحران بنو النضیر.

مسلمانان در روز خروج بنی النضیر از این بحران ها خارج شدند. مسلمانان توانستند که سر از نو هیبت خود را بدست بیآورند. بعد از بنی النضیر رسول الله (ص) از آن موقف برای نشر هیبت و شهرت خوب مسلمانان در جزیره ای عربی استفاده نمودند.

پس بعضی سریه ها و غزوات را براه انداختند. مشهور ترین آنها غزوه ای نجد بود، و برخوردی که بین شان و بین مشرکین در بدر انتظار میرفت. و طبعاً این غزوه در تاریخ بنام غزوه ای بدر صغری (یعنی بدر کوچك) معروف شد. تا از بدر کبری (یعنی بدر بزرگ) تمئیز شود که در سال دوم هجری بود. بعداً غزوه ای دَومة الجَندَل را براه انداختند.

بدون شك که این کلام نتایج بزرگی را در جزیره ای عربی بدنبال داشت. نتائج در تمام محور ها. چه نتائج در داخل مدینه ای منوره، یا در خارج مدینه ای منوره. نتائج در بین قریش یا غیر قریش. اولاً منافقان در داخل مدینه ای منوره خود را پنهان کردند. قبلاً گفتیم که بعد از مصیبت أُحُد نفاق در مدینه ای منوره آشکار شده بود. و با آواز بلند با مسلمانان دشمنی خود را اظهار می کردند. بلکه با بنی النضیر تعاون می کردند و برایشان بر ضد مسلمانان وعده ای مساعدت را می دادند اگر یهود با مسلمانان جنگ می کردند.

و بآنهم بعد از این سریه ها و غزوات، منافقان بکلی پنهان شدند و به اوامر رسول (ص) تسلیم بودند. و کفر را در قلوب خود پنهان می نمودند. و در داخل صف مسلمانان شدند. و طبعاً این خطر بزرگی است. از اینخاطر توقع داریم تا بحرانی به میان بیآید و منافقین را مکشوف بسازد. پس این چیز اول است، استکانت منافقین.

چیز دوم و بسیار مهم اینکه خوف و خطر یهود به تحرك آمد. از یهود در مدینه ای منوره که باقی مانده اند؟ بنو قُرَیظه باقی مانده اند. بنو قریظه بر عهد باقی مانده اند. لاکن از جانب مسلمانان در قلوب شان خوف و نگرانی شدید موجود بود. بنو قَینُقاع رفتند. و بنو النضیر رفتند. و تنها بنو قُرَیظه باقی مانده اند. موضوع دیگر موضوع یهود خیبر است. یهود خیبر دیدند که یهود از داخل مدینه ای منوره کم شدند. بعد از اینکه رسول الله (ص) از موضوع یهود داخل مدینه ای منوره خلاص شوند، بعید نخواهد بود به طرف یهود شمال به خیبر بیآیند.

این را هم به آن اضافه نمائید که بنو النضیر به خیبر هجرت کردند، و تمام کراهیتی را که از مدینه ای منوره حمل نموده اند آنرا به خیبر نقل داده اند. فوق آن، زعمای بنو النضیر هم به خیبر منتقل شدند. و شری که در آنها موجود بود هنوز هم موجود است. حُیَي بن أَخطَب و سلّام بن ابی حُقَیق و غیر از ایشان از زعمای یهود هنوز موجود هستند. پس طبعاً مشاکل زیادی از ناحیه خیبر از یهود خیبر و یهود بنو النضیر توقع میرود.

چیز سوم و همچنان بسیار مهم اینکه قریش هم نگرانی احساس می کردند. قریش اگر چه بعد از أُحُد سر خود را بسیار بلند می گرفتند، لاکن بعد از برگشتن از بدر صغری و عدم روبرو شدن با مسلمانان با وجود اینکه آنها دو هزار نفر بودند و مسلمانان یکنیم هزار، دوباره بسیار زیاد به لرزه آمدند. اگر منقطع شدن تجارت شان را به شام بعد از قیام دولت اسلامی بر آن اضافه کنید، پس قریش هم باید در این امر فکر دو باره کنند. پس آنها از طرف مسلمانان در نگرانی شدید بودند. لاکن نمی دانستند چه کنند.

چهارم اینکه قبائل اطراف مدینه ای منوره، قبائل بادیه نشین، هم نگرانی شدید را احساس می کردند. و از مهمترین این قبائل قبائل غَطَفان بودند. و از آنها قبائل بنی سُلَیم بودند و از آنها قبائل بنی هُذَیل بودند، و از آنها قبائل بنی لِحیان بودند، و آنها قبائلی بودند که با مسلمانان غدر نموده بودند، چه در بِئر مَعُونه و چه در ماء رجیع.

یك چیز مهمی دیگر را باید یاد آور شوم که وقتیکه رسول الله (ص) از غزوه ای دَومَة الجَندَل بر می گشتند، با عُیَینه بن حِصن تعهد نموده بودند، و عُیَینه بن حِصن یکی از زعمای بنی فِزاره بود. بنی فزاره فرعی از فروع بنی سُلَیم است. و این فرع از کسانی نبودند که با مسلمانان در بِئر مَعُونه غدر نموده بودند. پس رسول الله (ص) برای مدت زمانی با او معاهده نموده بودند، و لاکن عُیَینه بن حِصن در آن موقف مسلمان نشد.

این را بیاد داشته باشیم، چون کمی بعد خواهیم دید که عُیَینه بن حِصن از عهد خود می گردد و آنرا خلاف می کند. پس چون این متغیرات را ملاحظه نمائیم که در جزیره ای عربی و در مدینه ای منوره در خلال سال سابقه اتفاق افتاد، و آن نصف دوم سال چهارم هجری و نصف اول سال پنجم هجری بود، اگر تمام این همه را ملاحظه کنیم، می بینیم که در دوره ای آینده چیز بسیار زیاد بزرگی بر ضد مسلمانان اتفاق خواهد افتاد.

پس حالا منافقین در داخل مدینه ای منوره هستند، یهود، و قریش و قبائل عرب غیر مسلمان اطراف مدینه ای منوره هستند. همه ای آنها چه خواهند کرد؟ طبعاً تمام این طوائف بر ضد اسلام حقد دارند. لاکن در تمام معارك سابقه، مسلمانان با هر قبیله علی حده مواجه می شدند. اگر این قبائل همه یکجا جمع شوند بحران بسیار بزرگی برای مسلمانان خواهند بود.

لاکن چطور این قبائل جمع شوند در حالیکه شدیداً متفرق هستند. در تمام عمر عرب ها متحد نبودند. در طول عمر عرب ها قبائل منفرده بودند. هر قبیله به حال خود می بودند. و هر قبیله از خود قانون خود را داشتند. و هر قبیله زعیم خود را داشتند و رأی خود را داشتند. چطور تمام این قبائل بر قلب مرد واحدی برای جنگ مسلمانان جمع شوند؟

آن یك چیز عجیب می بود. لاکن یهود این کار را برایشان کردند. نقش یهود تجمع دادن قبائل بر جنگ مسلمانان بود. و سبحان الله، قبائل را از اینجا و آنجا جمع نمودند، خود شان در معرکه شرکت نکردند. و این نقش را یهود برای سالهای بسیار طویل و بطور حرفوی آن بازی می کنند. آنرا در تاریخ می کردند، و حالا در عصر ما أنرا می کنند. دایماً دیگران را بر جنگ علیه اسلام و یا جنگ علیه دعوت حق تحریك می کنند. و خود شان بکلی از صحنه خارج می شوند. این دولت را و آن دولت را تحریك می کنند و خود شان از واقعات خود را دور می کنند.

یهود این کار را در ایام رسول (ص) کردند. مجموعه ای از یهود خیبر خارج شدند. در بین شان از یهود خیبر هم بودند و از یهود بنو النضیر هم بودند. و در بین شان طبعاً حُیَي بن أَخطَب و سلّام بن ابی الحُقَیق هم بودند. و خارج شدند و قبائل را علیه مسلمانان تحریك نمودند و این قبائل متفرق را برای جنگ دولت اسلام در مدینه ای منوره جمع نمودند.

اولین کاری را که کردند نزد قریش رفتند. و برایشان گفتند که حالا فرصت آن موجود است که قبائل را از غَطَفان و از بنی سُلَیم و غیر آنها برایتان برای جنگ مسلمانان جمع نمائیم. طبعاً قریش باور نکردند که فرصتی باشد. بخاطریکه قریش غرور و کبر شان وقتی شکست که در ماه شعبان سال چهارم هجری از بدر صغری جنگ نکرده برگشتند. پس حالا فرصت یافتند که در سال آینده آمادگی بگیرند تا بتوانند با مسلمانان بجنگند. یهود برایشان گفتند بقدر توانائی تان هر اندازه جنگجویان را که جمع کرده می توانید جمع کنید.

و براستی قریشی ها از قبائل اطراف مکه ای مکرمه هر اندازه عسکری را که توانستند جمع آوری کردند. چند نفر جمع کردند؟ چهار هزار نفر جمع کردند. و یهود بسرعت از نزد قریش در شرق جزیره ای عربی بطرف غَطَفان منتقل شدند. و با زعمای غطفان اینجا و آنجا با تمام فرع های آن ملاقات کردند. و قبائل را علیه مسلمانان تحریك نمودند. و طبعاً قبائل هم منتظر چنین فرصتی هستند. برایشان گفتند قریش همرایتان هستند. قریش چهار هزار نفر هستند. غَطَفان از ترس مسلمانان بر جنگ جرأت نمی کردند. تخیل کنید، با اینکه قبائل متعددی هستند، و با اینکه قریش همرایشان هستند، بآنهم می ترسند.

یهود مأیوس نشدند. سبحان الله. برایشان گفتند خوب است، اگر نمی خواهید جنگ کنید نزد ما چیز مهمی است که بآن شما را تشویق نمائیم، پول. یهود بقدر توانائی خود برای إغراء کردن آنها از تمام وسائل استفاده کردند. چیزی باقی نماند جز پول دادن.

و یهود سبحان الله با وجود بُخل شدید شان، جز اینکه آنها پول خرج می کنند تا سد راه الله شوند. و اگر انفاق در سد راه الله باشد، با زرق و برق و کرم بسیار زیاد مصرف می کنند که در باره ای یهود تخیل کرده نمی شود. لاکن این طبیعت شان است.

پس غَطَفان را و عُیَینه بن حِصن را وعده دادند. و آیا این اسم را بیاد دارید؟ عُیَینه بن حِصن کسی بود که با رسول الله (ص) عهد بسته نموده بود. و حالا عهد خود را نقض کرد. و با یهود اتفاق کرد تا او و غطفان حاصل خیبر را برای یکسال کامل بگیرند. تصور کنید، تمام حاصلاتی که در خیبر بدست می آید، و خیبر بسیار غنی بود، تمام حاصلاتی که در خیبر بدست می آید، برای غطفان و برای عُیَینه بن حِصن پرداخته می شود تا برای جنگ مسلمانان جمع شوند. و برای اینکه لشکری را جمع کردند که اندازه ای آن شش هزار جنگجو بود.

و آن غیر از لشکر قریش بود. تصور کنید، پس شش هزار از بنی سُلَیم و غطفان، و چهار هزار از قریش. و یهود عسکر واحدی هم در داخل معرکه ندارد. نه از یهود خیبر و نه از یهود بنو النضیر. ده هزار نفر جنگجو.

و خبر به مدینه ای منوره رسید. خبر خوفناك به مدینه ای منوره رسید. شاید این خطر ناك ترین خبر از وقت انشاء دولت اسلامی بوده باشد. ده هزار جنگجو، این رقم بزرگی است. عرب وقتیکه به هزار نفر می رسیدند افتخار می کردند. یکی شان می گفت: "إنا لَنَزیدُ علی الأَلفِ و لن یُغلَب ألفُ مِن قِلَّةٍ" ما بیشتر از یك هزار هستیم و یك هزار از قلت مغلوب نمی شود. افتخار می کردند که قبیله ای شان هزار نفر هستند و یك هزار نفر از کمی مغلوب نمی شود. تصور کنید، آنها ده هزار نفر بودند. مسلمانان در بدر سه صد و چند نفر بودند. و در أُحُد هفت صد نفر بودند. تصور کنید، ده هزار نفر به مدینه ای منوره می آیند. از هر طرف آنرا محاصره می کنند. و در قلب هایشان هم حِقد به درجه ای آخر است. خبر برای مسلمانان بسیار سخت تمام شد.

و توجه کنید که مسلمانان مسلمانان حقیقی هستند، و مسلمانان منافقین هستند. این خبر بسرعت صف را جدا ساخت، صف را تمئیز کرد. لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. تا جدا سازد خدای تعالی نا پاک را از پاک (الأنفال : ٣٧) همین که مؤمنان صادق این خبر را شنیدند،گفتند {قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلاَّ إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا} و چون دیدند مسلمانان لشکر ها را گفتند این ست آنچه وعده داده بود ما را خدا و پیغامبر او و راست گفت خدا و رسول او و این ماجرا نه افزود در حق ایشان مگر باور داشتن و گردن نهادن [الأحزاب: ٢٢].

رب ما سبحانه و تعالی برایشان فرموده بود که لشکر ها و ملت ها و دشمنان همه بر ضد تان جمع خواهند شد. استراتیجیات شان هر قدر مختلف هم که باشد. افکار شان هر قدر که مختلف هم باشد همه ایشان برای جنگ مسلمین جمع می شوند. لاکن همچنان نصر را هم برایشان وعده داد اگر به منهج اش محکم بمانند سبحانه و تعالی. اینست جز اول آن تحقق یافت. احزاب در اطراف مسلمانان جمع شدند.

جزء دوم باید تحقق بیابد. و آن نصر بالایشان است، تا زمانیکه به کتاب الله و سنت رسول اش متمسك و محکم باشند (ص). و آنها بفضل الله متمسك و محکم هستند. خلاص نصر خواهد آمد انشاءالله. با اینکه ظاهر تماماً مختلف است. ظاهر از آن چندین بار مختلف است. ده هزار نفر مدینه را محاصره خواهند کرد. چطور از این بحران خارج خواهند شد؟ نمی دانند. لاکن در وعده ای رب العالمین کاملاً متیقن هستند. {هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلاَّ إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا} این ست آنچه وعده داده بود ما را خدا و پیغامبر او و راست گفت خدا و رسول او و این ماجرا نه افزود در حق ایشان مگر باور داشتن و گردن نهادن [الأحزاب: ٢٢].

لاکن در ناحیه ای دیگر، منافقین به لرزه أمدند. چطور ممکن است با ده هزار نفر جنگ کنند؟ منافقان امر را حساب نمی کنند مگر به حسابات قلم و کاغذ. تنها با حسابات مادی.

به قدرت رب العالمین سبحانه و تعالی و به حکمت اش و به اراده اش و بکلی تسلط داشتن اش بر گون اقتناع ندارند. چطور مسلمانان با ده هزار نفر مقابله خواهند کرد؟ پس همینکه خبر آنرا شنیدند، الله عز و جل در وصف شان فرمود: {وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ غُرُورًا} و چون می گفتند منافقان و آنانکه در دل هایشان بیماریست وعده نداد ما را خدا و رسول او مگر بطریق فریب دادن[الأحزاب: ١٢].

اینچنین به صراحت، رب ما سبحانه و تعالی ما را بر نصر وعده داده است، و رسول هم ما را نصر وعده داده است. لاکن چطور؟ نمی توانیم، ممکن نیست لشکر ما این لشکر بزرگ آنها را شکست بدهد. پس تصمیم گرفتند تا همراه با مسلمانان جنگ نکنند. اگر چه در ظاهر مسلمانان بودند. لاکن سبحان الله خطر شان شدید است. طوریکه می بینیم بحران بزرگی عاید حال مسلمین شده است. باید به تعقیب این بحران بزرگ نصری از جانب الله سبحانه و تعالی باشد اگر مسلمانان ثبات اختیار نمایند.

این سنتی از سنن الله عز و جل است و آنرا حفظ نمائید. و میخواهم بدر را بیاد بیآورید. گفتیم که در بدر مشکلات و بحران ها افزایش یافت و افزایش یافت و افزایش یافت تا که در شعبان سنه ای دوم هجری به اوج خود رسید. یکماه قبل از بدر بود. در ماه شعبان ابتلاءَات (یعنی امتحانات) بزرگ و طاقت فرسا بمیان آمد. پس از بین مسلمانان جز صادق حقیقی دیگر کسی خارج نشد. و به روبرو شدن بدر با صفات لشکر منصور خارج شدند که قبلاً در باره ای آن صحبت نمودیم. و بعد از برخورد خوفناکی با مشرکین نصر برایشان تحقق یافت. حالا هم مسلمانان با مشکلات زیادی مواجه شده اند. صف را پاك ساخت. مسلمانان صادق هم ظاهر شدند، و منافقان کاذب هم ظاهر شدند. در این امر، توقع میرود که نصر نزدیك باشد. بخاطریکه به بلند ترین درجه ای مشکلات رسیدیم، یا نزدیك بلند ترین درجه ای مشکلات رسیده ایم.

از اینخاطر مسلمانان به این مشکلات با وجود بزرگی آن بشارت می دادند. تنگ شد، و وقتیکه حلقات آن مستحکم شد، باز شد در حالیکه فکر می کردم که باز نخواهد شد. در شدید ترین لحظات شب، فجر می آید.

و اینچنین لشکر ها از هر طرف جمع شدند. و مدینه ای منوره را کاملاً محاصره کردند مثلیکه دستبند بند دست را احاطه می کند. و بآنهم الله عز و جل مسلمانان را از بحران شان منتصر خارج نمود.

عکس العمل مسلمانان در برابر این بحران بزرگ چطور بود؟ چگونه رفتار نمودند؟ چگونه تصامیمی را اخذ نمودند که قبل از آن، نمی گویم در تاریخ مسلمانان، و لاکن در تاریخ عرب بطور کامل از آن اخذ نشده بود؟ امر منافقین چگونه در هر قدمی از قدم های معرکه ظاهر شد؟ چگونه الله عز و جل جواب طغیان کافرین را داد، و چگونه جواب اهل کتاب بنی قُرَیظه را داد؟ این تفاصیل در سیرت نبوی زیاد است و بسیار زیبا است که در باره ای آن در درس آینده انشاءالله صحبت خواهیم کرد.
نسألُ اللهَ عز و جل أن یجمعنا و إیّاکُم علی الخیرِ دائماً و أسألُ الله عز و جل أن یُفَقِّهَنا فِي سُنَنِهِ و أن یُعَلِّمَنا ما یَنفَعُنا و أن ینفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و قادرُ علیه، و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.